بررسی

تخاصم در سیاست

● کتاب «درباره امر سیاسی» یکی از مهم‌ترین مدخل‌ها برای آشنایی با اندیشه شانتال موف، نظریه‌پرداز چپ‌گرا است. او در این کتاب می‌کوشد تحت عنوان مفهوم امر سیاسی آن دسته از نظریاتی را که نظریات «مابعد سیاسی» می‌نامد، به چالش بکشد؛ نظریاتی که هدف‌شان ایجاد جهانی فراسوی چپ و راست و هژمونی و حاکمیت و آنتاگونیزم است و با توجیح مفاهیمی مانند «دموکراسی غیرخیرنی»، «دموکراسی گفت‌وگویی»، «دموکراسی جهان‌میهنی»، «حکمرانی خوب» و... به دامان برداشتی غیرسیاسی پناه بردهاند و نمی‌خواهد به بعد خصمانه سیاست در مقام جزء برسازنده امر سیاسی اذعان کند. او در این کتاب نشان می‌دهد که چنین رهیافتی بر خطاست و به جای آنکه به دموکراتیزه‌شدن دموکراسی کمک کند، ریشه بسیاری از مشکلاتی است که اکنون گریبان نهادهای دموکراتیک را گرفته است. او همچنین می‌کوشد در این کتاب ریشه بسیاری از معضلات دموکراسی لیبرال از جمله رشد پوپولیسم دست راستی و تروریسم را توضیح و نشان دهد چه ربطی به دیدگاه «مابعد سیاسی» دارد و پیامدهای جابه‌جایی امر اخلاقی با امر سیاسی را در سیاست داخلی و سیاست بین‌الملل برجسته و به مخاطرات این جابه‌جایی اشاره کند.

موف، در بخش عمده مباحث این کتاب به بررسی پیامدهای آنتاگونیسم در حوزه‌های گوناگون، هم در نظریه و هم در سیاست، می‌پردازد. به باور موف، این تصور که می‌توان سیاست را بر حسب مفاهیمی همچون اجماع و آشتی تعریف کرد، نه‌تنها از حیث نظری اشتباه که از لحاظ سیاسی خطرناک است. او اشتباق به جهانی را که بر تمایز «ما/آنها» پیروز شده باشد استوار بر مقدمات و مفروضات معیوبی می‌داند و تأکید دارد کسانی که چنین بینشی دارند ناچارند واقعیت سیاسی دموکراتیک را نادیده بگیرند: «شاید بیش از همیشه بازگشت به این ایده ماکیاولی لازم به نظر می‌آید: در هر شهری دو دسته از اصل متفاوت وقتی می‌شود. مردمانی که از ظلم‌ستیزی متنفرند و گروه بزرگی که دوست دارند بر دیگران فرمان برانند. او نقد خود از اندیشه لیبرالی را در سایه نظریه کارل اشمیت طرح می‌کند. موف بر این باور است که درحالی‌که بسیار می‌توان از اشمیت، یکی از زیرک‌ترین و سرسخت‌ترین مخالفان لیبرالیسم، فراگرفت. او خودداری اخلاقی بسیاری از نظریه‌پردازان دموکراتیک از درگیرشدن با اندیشه اشمیت را نه نمونه‌ای از کرایش اخلاق‌گرایانه‌ای می‌داند که خاص زمانه «مابعد سیاسی» است. در نظر او مشخصه دیدگاه مابعد سیاسی این ادعا است که اکنون در عصری به‌سر می‌بریم که ماجراجویان به‌کلی از میان رفته است. او چنین دیدگاهی را برای آینده سیاست دموکراتیک خطرناک می‌بیند. موف در این کتاب می‌کوشد ضمن نقد نگرش لیبرالی و مابعد سیاسی از «امر سیاسی»، با مفهوم آنتاگونیسم کارل اشمیت صورت‌بندی جدیدی از از امر سیاسی ارائه کند: «آنتوسیم»، که هم سیاست است و هم مرزهایی با مقولات و سایر حوزه‌ها مثل اخلاق دارد.

موف در این کتاب قصد دارد پیامدهای منفی و انکار نزاع در امر سیاسی را برجسته کند و از این طریق نشان دهد که چطور از دل رهیافت مبتنی بر اجماع، به جای ایجاد شرایط برای جامعه صلح‌آمیز، آنتاگونیسم‌هایی بیرون آمده که فقط دیدگاه بیکارکیانه و اکونومیستی می‌تواند مانع از بروز آن شود. آن‌هم از طریق فراهم‌آوردن شکل مشروع برای بیان این تخاصمات. او به این روش می‌کوشد اثبات کند که ادعای به ریشه‌کن‌شدن بعد منازعه‌ای در زندگی اجتماعی، شرط پیروزی برای جهانی شدن امر سیاست دموکراتیک یا آن موانع است. در واقع تز اصلی این کتاب را می‌توان چنین صورت‌بندی کرد: «برخلاف آنچه نظریه‌پردازان پساسیاسی می‌خواهند ما باور کنیم، آنچه هم‌اکنون شاهد آن هستیم محو و نیست‌شدن امر سیاسی در بعد خصمانه‌اش نیست، بلکه چیز دیگری است. مسئله این است که امروزه امر سیاسی به بازی در جامه‌ای اخلاقی مشغول است. به عبارت دیگر، امر سیاسی همین عبارت است از تمایز «ما/آنها»؛ ولی «ما/آنها» به جای اینکه با مقولات سیاسی تعریف شود، بر مفاهیم اخلاقی استوار شده است. به جای رقابت بین چپ و راست، ما با منازعه بین درست و غلط مواجه شده‌ایم». موف نشان می‌دهد که چطور در حال حاضر رویارویی «ما/آنها» به صورت منازعه‌ای اخلاقی بین خیر و شر دیده می‌شود و در نتیجه مخالف فقط در مقام دشمن تلقی می‌شود که باید از میان برود. او این روش را مناسب آنتوسیم دهه اخیر جریان پوپولیسم دانسته و به مخاطرات این جابه‌جایی اشاره کند.

رهبران پوپولیست راست‌گرا در جای‌جای جهان از آمریکا و برزیل تا مجارستان و انگلستان به صحنه آمده‌اند. ظیل بالا کرفتن جنبش‌های پوپولیستی بحران ساختاری در اقتصاد سرمایه‌داری و از لحظه بحران مالی سال ۲۰۰۸ است. آثار هولناک سیاست‌های نئولیبرالی بعد از چند دهه سلطه در جهان تک‌قطبی امروز نمایان شده و مشکلاتی از قبیل افزایش کم‌سابقه فقر و نابرابری، عقب‌نشینی دولت از ارائه خدمات رفاهی، جنگ، بنیادگرایی، تروریسم، مهاجران و تخریب بی‌سابقه محیط زیست را به بار آورده است. برخی از نظریه‌پردازان چپ‌گرا وضعیت امروز را علامه بر پوپولیسم راست فرصتی برای قدرت‌گیری پوپولیسم چپ یا میان مطالبات مردم متسدیده و فرودستان می‌دانند و معتقدند پوپولیسم چپ را می‌توان در قالب گفتاری مترقی و در جهت رادیکال کردن دموکراسی پیش برد. نه تنها پوپولیسم راست با استفاده از گفتارهای تاریدرسانه انجام می‌دهد، از نظر آنها اگر پوپولیسم راست مولد اقتدارگرایی است، پوپولیسم چپ به گسترش دموکراسی منجر می‌شود. آنها پوپولیسم را دوای ستم‌دیدگان در برابر سلطه نخبگان و قدرتمندان می‌دانند. شانتال موف، استاد بازنشسته فلسفه سیاسی و از بنیان‌گذاران مکتب تحلیل گفتمانی اسکس از جمله شناخته‌شده‌ترین نظریه‌پردازان پوپولیسم چپ محسوب می‌شود. او که از تحقیقاتی چون آیا با لاکلائو در سال ۱۹۸۵ آغاز از دست می‌دهند تیز برخطاست. به همین دلیل، نظریه دموکراتیک را درک به‌موقع مطالبات جنبش‌های سیاسی توده‌ای و نیز پدیده‌های همچون ملت‌گرایی ناتوان می‌بیند. او معتقد است نقشی که عواطف در سیاست ایفا می‌کنند نشان می‌دهد برای کنارآمدن با امر سیاسی کافی نیست که فقط نظریه لیبرالی موجود، ارزش‌های متکثر را به رسمیت بشناسد، بلکه سیاست دموکراتیک باید به اعمال و رویاهای مردم نیز جنگ بزند: «سیاست دموکراتیک برای اینکه عواطف مردم را به سوبژه‌های دموکراتیک بسیج کند باید دارای متن متعصبانه و جانب‌دارانه‌ای باشد». موف یکی از کارکردهای مهم تمایز چپ و راست را همین برانگیختن عواطف و احساسات می‌داند و تأکید دارد باید در برابر دعوت نظریه‌پردازان برای کنارگذاشتن تمایز چپ و راست مقاومت کرد.

درباره امر سیاسی
شانتال موفه
ترجمه: منصور انصاری
ناشر: رخداد نو
چاپ اول: ۱۳۹۱

در سال‌های اخیر، پوپولیسم به‌عنوان یک پدیده اجتماعی و سیاسی فراگیر، چهره بسیاری از کشورها را دگرگون کرده و سیاست‌مداران پوپولیست و اغلب دست‌راستی را بیروز انتخابات کرده است. شانتال موف، نظریه‌پرداز و استاد فلسفه سیاسی اهل بلژیک، در آخرین کتاب خود، در دفاع از پوپولیسم چپ»، معتقد است در «لحظاتی پوپولیستی» به سر می‌بریم که بر اثر بحران در هژمونی لیبرال پدید آمده است. او پوپولیسم را با توخلق مفاهیمی مانند «دموکراسی غیرخرینی»، «دموکراسی گفت‌وگویی»، «دموکراسی جهان‌میهنی»، «حکمرانی خوب» و... به دامان برداشتی غیرسیاسی پناه بردهاند و نمی‌خواهد به بعد خصمانه سیاست در مقام جز برسازنده امر سیاسی اذعان کند. او در این کتاب نشان می‌دهد که چنین رهیافتی بر خطاست و به جای آنکه به دموکراتیزه‌شدن دموکراسی کمک کند، ریشه بسیاری از مشکلاتی است که اکنون گریبان نهادهای دموکراتیک را گرفته است. او همچنین می‌کوشد در این کتاب ریشه بسیاری از معضلات دموکراسی لیبرال از جمله رشد پوپولیسم دست راستی و تروریسم را توضیح و نشان دهد چه ربطی به دیدگاه «مابعد سیاسی» دارد و پیامدهای جابه‌جایی امر اخلاقی با امر سیاسی را در سیاست داخلی و سیاست بین‌الملل برجسته و به مخاطرات این جابه‌جایی اشاره کند.

موف، در بخش عمده مباحث این کتاب به بررسی پیامدهای آنتاگونیسم در حوزه‌های گوناگون، هم در نظریه و هم در سیاست، می‌پردازد. به باور موف، این تصور که می‌توان سیاست را بر حسب مفاهیمی همچون اجماع و آشتی تعریف کرد، نه‌تنها از حیث نظری اشتباه که از لحاظ سیاسی خطرناک است. او اشتیاق به جهانی را که بر تمایز «ما/آنها» پیروز شده باشد استوار بر مقدمات و مفروضات معیوبی می‌داند و تأکید دارد کسانی که چنین بینشی دارند ناچارند واقعیت سیاسی دموکراتیک را نادیده بگیرند: «شاید بیش از همیشه بازگشت به این ایده ماکیاولی لازم به نظر می‌آید: در هر شهری دو دسته از اصل متفاوت وقتی می‌شود. مردمانی که از ظلم‌ستیزی متنفرند و گروه بزرگی که دوست دارند بر دیگران فرمان برانند». او نقد خود از اندیشه لیبرالی را در سایه نظریه کارل اشمیت طرح می‌کند. موف بر این باور است که درحالی‌که بسیار می‌توان از اشمیت، یکی از زیرک‌ترین و سرسخت‌ترین مخالفان لیبرالیسم، فراگرفت. او خودداری اخلاقی بسیاری از نظریه‌پردازان دموکراتیک از درگیرشدن با اندیشه اشمیت را نه نمونه‌ای از کرایش اخلاق‌گرایانه‌ای می‌داند که خاص زمانه «مابعد سیاسی» است. در نظر او مشخصه دیدگاه مابعد سیاسی این ادعا است که اکنون در عصری به‌سر می‌بریم که ماجراجویان به‌کلی از میان رفته است. او چنین دیدگاهی را برای آینده سیاست دموکراتیک خطرناک می‌بیند. موف در این کتاب می‌کوشد ضمن نقد نگرش لیبرالی و مابعد سیاسی از «امر سیاسی»، با مفهوم آنتاگونیسم کارل اشمیت صورت‌بندی جدیدی از از امر سیاسی ارائه کند: «آنتوسیم»، که هم سیاست است و هم مرزهایی با مقولات و سایر حوزه‌ها مثل اخلاق دارد.

موف در این کتاب قصد دارد پیامدهای منفی و انکار نزاع در امر سیاسی را برجسته کند و از این طریق نشان دهد که چطور از دل رهیافت مبتنی بر اجماع، به جای ایجاد شرایط برای جامعه صلح‌آمیز، آنتاگونیسم‌هایی بیرون آمده که فقط دیدگاه بیکارکیانه و اکونومیستی می‌تواند مانع از بروز آن شود. آن‌هم از طریق فراهم‌آوردن شکل مشروع برای بیان این تخاصمات. او به این روش می‌کوشد اثبات کند که ادعای به ریشه‌کن‌شدن بعد منازعه‌ای در زندگی اجتماعی، شرط پیروزی برای جهانی شدن امر سیاست دموکراتیک یا آن موانع است. در واقع تز اصلی این کتاب را می‌توان چنین صورت‌بندی کرد: «برخلاف آنچه نظریه‌پردازان پساسیاسی می‌خواهند ما باور کنیم، آنچه هم‌اکنون شاهد آن هستیم محو و نیست‌شدن امر سیاسی در بعد خصمانه‌اش نیست، بلکه چیز دیگری است. مسئله این است که امروزه امر سیاسی به بازی در جامه‌ای اخلاقی مشغول است. به عبارت دیگر، امر سیاسی همین عبارت است از تمایز «ما/آنها»؛ ولی «ما/آنها» به جای اینکه با مقولات سیاسی تعریف شود، بر مفاهیم اخلاقی استوار شده است. به جای رقابت بین چپ و راست، ما با منازعه بین درست و غلط مواجه شده‌ایم». موف نشان می‌دهد که چطور در حال حاضر رویارویی «ما/آنها» به صورت منازعه‌ای اخلاقی بین خیر و شر دیده می‌شود و در نتیجه مخالف فقط در مقام دشمن تلقی می‌شود که باید از میان برود. او این روش را مناسب آنتوسیم دهه اخیر جریان پوپولیسم دانسته و به مخاطرات این جابه‌جایی اشاره کند.

رهبران پوپولیست راست‌گرا در جای‌جای جهان از آمریکا و برزیل تا مجارستان و انگلستان به صحنه آمده‌اند. ظیل بالا کرفتن جنبش‌های پوپولیستی بحران ساختاری در اقتصاد سرمایه‌داری و از لحظه بحران مالی سال ۲۰۰۸ است. آثار هولناک سیاست‌های نئولیبرالی بعد از چند دهه سلطه در جهان تک‌قطبی امروز نمایان شده و مشکلاتی از قبیل افزایش کم‌سابقه فقر و نابرابری، عقب‌نشینی دولت از ارائه خدمات رفاهی، جنگ، بنیادگرایی، تروریسم، مهاجران و تخریب بی‌سابقه محیط زیست را به بار آورده است. برخی از نظریه‌پردازان چپ‌گرا وضعیت امروز را علامه بر پوپولیسم راست فرصتی برای قدرت‌گیری پوپولیسم چپ یا میان مطالبات مردم متسدیده و فرودستان می‌دانند و معتقدند پوپولیسم چپ را می‌توان در قالب گفتاری مترقی و در جهت رادیکال کردن دموکراسی پیش برد. نه تنها پوپولیسم راست با استفاده از گفتارهای تاریدرسانه انجام می‌دهد، از نظر آنها اگر پوپولیسم راست مولد اقتدارگرایی است، پوپولیسم چپ به گسترش دموکراسی منجر می‌شود. آنها پوپولیسم را دوای ستم‌دیدگان در برابر سلطه نخبگان و قدرتمندان می‌دانند. شانتال موف، استاد بازنشسته فلسفه سیاسی و از بنیان‌گذاران مکتب تحلیل گفتمانی اسکس از جمله شناخته‌شده‌ترین نظریه‌پردازان پوپولیسم چپ محسوب می‌شود. او که از تحقیقاتی چون آیا با لاکلائو در سال ۱۹۸۵ آغاز از دست می‌دهند تیز برخطاست. به همین دلیل، نظریه دموکراتیک را درک به‌موقع مطالبات جنبش‌های سیاسی توده‌ای و نیز پدیده‌های همچون ملت‌گرایی ناتوان می‌بیند. او معتقد است نقشی که عواطف در سیاست ایفا می‌کنند نشان می‌دهد برای کنارآمدن با امر سیاسی کافی نیست که فقط نظریه لیبرالی موجود، ارزش‌های متکثر را به رسمیت بشناسد، بلکه سیاست دموکراتیک باید به اعمال و رویاهای مردم نیز جنگ بزند: «سیاست دموکراتیک برای اینکه عواطف مردم را به سوبژه‌های دموکراتیک بسیج کند باید دارای متن متعصبانه و جانب‌دارانه‌ای باشد». موف یکی از کارکردهای مهم تمایز چپ و راست را همین برانگیختن عواطف و احساسات می‌داند و تأکید دارد باید در برابر دعوت نظریه‌پردازان برای کنارگذاشتن تمایز چپ و راست مقاومت کرد.

گفت‌وگو با شانتال موف درباره کتاب «در دفاع از پوپولیسم چپ»

آیا زمان مناسب پوپولیسم چپ فرا رسیده است

ترجمه: علی سالم

جنبه‌های زیادی از زندگی‌مان امروز تحت کنترل سرمایه‌داری است. البته این نکته‌ای منفی است: درعین‌حال می‌توانند یک فرصت محسوب شود؛ چون به این معنی است که تعداد بیشتری از مردم می‌توانند با پروژه رادیکال‌کردن دموکراسی همراه شوند؛ نه‌فقط طبقه کارگر؛ بلکه بخش‌های بسیار مهمی از طبقه متوسط.

مرکزگرایی سیاست چپ سنتی براساس طبقه ترسیم شده بود. طبقه کارگر یا پرولتاریا در مقابل بورژوازی قرار داشت. امروز با توجه به تحول جامعه، دیگر نمی‌توان به این شیوه مرکزیت کرد.

یک‌سری مطالبات دموکراتیک وجود دارد که نمی‌توان در چارچوب طبقه سراغ آنها رفت؛ مثلا باید به مطالبات فمینیستی، مخالفت با نژادپرستی، جنبش بوم‌شناسی بپردازیم. اینها مطالباتی است که با تقابل سنتی بین طبقه کارگر و بورژوازی نمی‌خواند. ما باید به شیوه‌ای پوپولیستی مرکزگرایی کنیم که نقطه تقاطع مطالبات مختلف است؛ یعنی براساس تقابل «مردم» در مقابل «الیگارشی». بخش‌های زیادی از جامعه می‌توانند با پروژه مخالفت با نولیبرالیسم هم‌راهی کنند و باید آنها را با هم متحد کنیم و یک «مردم» بسازیم؛ یک اراده جمعی. مرکزگرایی سیاسی نمی‌تواند با تأکید صرف بر پایه طبقاتی ایجاد شود. این حرف به این معنا نیست که دست از مطالبات طبقه کارگر برداریم؛ بلکه باید آنها را با دیگر مطالبات دموکراتیک هماهنگ کنیم. این مشخصه اصلی پوپولیسم چپ و تفاوت اصلی آن با مرکزگرایی براساس طبقه است.

برای ساختن یک «مردم» باید ببینیم چه چیزی آنها را به سوی کنش سیاسی سوق می‌دهد؛ مثلا چرا مردم به برخی شکل‌های انقباد واکنش نشان می‌دهند؟ چرا مدعی بی‌عدالتی‌اند؟ به گمان من ایده برابری، ایده عدالت اجتماعی و ایده حاکمیت مردم ارزش‌های بنیادین در مخیله اجتماع دموکراتیک‌اند. به این روش شهروندی دموکراتیک به صورت سیاسی قوام می‌یابند و در فعالیت‌های اجتماعی مشارکت می‌کنند؛ بنابراین وقتی احساس می‌کنند این چیزها از آنها دریغ شده، شکل‌های مختلفی از مقاومت بروز می‌دهند. از نظر من چیزی که مردم را به فعالیت سیاسی سوق می‌دهد، مطالبه برابری و دموکراسی است.

به‌همین‌دلیل ما اکنون شاهد مقاومت‌هایی زیادی در برابر پساموسادمحرسی هستیم. یکی از شعارهای جنبش خشمگین اسپانیا این بود: «ما یک رای دادهایم ولی صدایی نداریم». امروز مردم زیادی احساس می‌کنند هیچ تأثیری ندارند و از حق اظهارنظر محروم شده‌اند. این ایده اصلی «لحظه پوپولیستی» است و باید به مطالباتی که ریشه آن مقاومت‌ها نیز باسخی مترقی داد.

به‌جای اینکه پوپولیسم دست‌راستی را بیان مطالباتی تلقی کنیم که مبنای نژادپرستی و تبعیض نسبت داردند، باید آنها را بیان خواست دموکراسی و حق اظهارنظر قلمداد کنیم. این قضیه درباره برگزیت در بریتانیا هم صادق است. مردم زیادی به برگزیت رای دادند نه‌به‌خاطر جنون چون بیگانه‌هراس بودند، بلکه چون احساس کردند دستگاه حاکم دغدغه‌هایشان را به حساب نمی‌آورد.

این مطالبات در راستای دموکراسی‌اند اما در قالبی ریخته می‌شوند که دموکراسی را محدود می‌کند؛ یعنی بازنمایی دموکراسی ولی فقط برای کروه کوچکی از مردم و شهروندان. کار دشوار پیش‌روی ما این است که آنها را در قالبی بریزیم که دموکراسی را تقویت و رادیکال کند. از نظر من مسئله این است که کدام نوع از پوپولیسم می‌تواند هژمونی پیدا کند و به این مطالبات پاسخ دهد. مطمئنم تنها روش مقابله با پوپولیسم دست‌راستی گسترش شکلی از پوپولیسم دست‌چپ است. این پوپولیسم نوع مقاومت‌ها و مطالبات را در قالب یک‌اراده جمعی در می‌آورد که در برابر الیگارشی می‌ریزد که مترجم به اراده دیوارو و گسترش ارزش‌های دموکراتیک شود.

در فرانسه، برخی چپ‌گرایان می‌گویند: «ما نباید با مردمی که با مارین لوپن رای دادند، حتی صحبت کنیم. چون آنها اساسا فاشیست هستند و نمی‌توانند اصلاح شوند». من کاملا مخالفم. مشخص است نیست و به هیچ وجه قصد ورود به بحث آکادمیک بی‌ثمر در مورد «سرشت راسیتی» پوپولیسم را ندارم. کتاب پیش‌رو بناست مداخله سیاسی باشد و بر سرشت جابه‌ارائه سیاست به روشنی متمرکز باشد. (ص ۲۹) او در سراسر کتاب تلاش می‌کند فهمش از «پوپولیسم چپ» را توضیح و نشان دهد که در مقابله کنونی «پوپولیسم چپ» راهبرد بسنده‌ای برای احیا و تعمیق آرمان برابری و حاکمیت مردمی که برسازنده سیاست دموکراتیک‌اند ارائه می‌دهد.

موف فراماسیون هژمونیک نئولیبرال را که در آن به سر می‌برید گرفتار بحرانی ساختاری می‌داند و از نظر او همین بحران است که پریلی یک نظم دموکراتیک‌تر را امکان‌پذیر می‌کند. اوبحث خود را از مرور وقایع چند دهه گذشته و آنچه تحت عنوان نئولیبرالیسم در سیاست جهانی اتفاق افتاده و منجر به شکل‌گیری شکل فهمش از «پوپولیسم چپ» را توضیح و نشان دهد که در مرکانه کنونی «پوپولیسم چپ» راهبرد بسنده‌ای برای احیا و تعمیق آرمان برابری و حاکمیت مردمی که برسازنده سیاست دموکراتیک‌اند ارائه می‌دهد.

«اهکاری دموکراتیک» که به نظریه پسامارکسیستی معروف شد چراکه بسیاری از آموزه‌های مارکسیستی از جمله عاملیت طبقه کارگر و سیاست طبقاتی و همچنین انقلاب را کنار گذاشتند: «پروژه رهایی را دیگر نمی‌شد به معنای برچیدن حکومت تلقی کرد». (ص ۲۳) البته این رویکرد آنها از سوی بسیاری از متفکران مارکسیست که هنوز تخاصم طبقاتی را مهم‌ترین تشن موجود در جامعه می‌دانند رد شده است. موف و لاکلائو در این اثر، علاوه بر نقد چپ سنتی و نگاه نادیاوارانه آن به طبقه، از سوی دیگر پروژه خود را نقدی به «سوبال‌دموکراسی و دولت رفاه و به ارزش‌های لیبرالی تعریف کردند. او در این کتاب به بررسی تفاوت اخراب سوبالیستی و سوبال‌دموکرات پرداختند که به برداشت نابسندهای از سیاست چسبیده بودند. این نقد در پیش از سه دهه کانون بازاندیشی این دو متفکر در مورد شورش می ۱۹۶۸ دیگر فرار نبودند گوناگونی گرایش‌های مختلف و معترض در جامعه را نمایندگی کنند: «موج دوم فمینیسم، جنبش دگرباشان، پیکارهای ضدنژادپرستی و مسائل زیست‌محیطی دوره‌های سیاسی را همگی دکروکن کرده بودند اما احزاب چپ سنتی تمایلی برای پذیرش مطالبی که نمی‌توانستند سرشت سیاسی‌شان را به رسمیت بشناسند نشان نمی‌دادند. به قصد اصلاح این کاستی‌ها مجاهران است که تصمیم گرفتیم دلیل چنین وضعیتی تحقیق کنیم». (ص ۲۱) تمام مانع اصلی را در این راه «تاناباوری طبقاتی» می‌دانستند که طبق آن هویت‌های سیاسی تنها تجلی جایگاه عاملان اجتماعی در روابط تولید بودند. لاکلائو و موف در کتاب «هژمونی و راهبرد سوسیالیستی» تلاش در این راه نشان دادند که با تمرکز بافته‌های اقتصادی گرامشی و پساساختارگرایی کردند و تلاش کردند تنوع پیکارها و مقاومت‌ها را علیه کنش‌ها سلطه صورت‌بندی کنند و برای مفصل‌بندی این پیکارها پیشنهاد کردند پروژه سوسیالیستی بر محور «ارادیگرایه کردن دموکراسی» بازتعریف شود. آنها نکته دارند که «سلطه پوپولیستی به طبقه موضع گرفت و شناخت آن برای دستور کار قرار دادن دشمن جنبش‌های جدیدی را مطرح کردند که پس از سه ۶۸ نیاز به بیان آنها در کنار مطالبات سنتی‌تر کارگران بود. البته موف اذعان می‌کند که: «امروزه به رسانه‌شناسی و مشروعیت این مطالبات باید جمشکیری ایجاد کنیم. سوسیال‌دموکراتها آنها را جدی گذاشته‌اند و لوپن تنها کسی بود که می‌گفت «من نگرانی‌های شما را درک می‌کنم». اما با افزودن این حرف که «عاملی این وضع مهاجران هستند». خوبختانه کمکم اوضاع تغییر کرد چون فعالان سیاسی حزب «فرانسه شکست‌ناپذیر» (حزب ژان- لوک ملانشون که اغلب پوپولیست چپ به شمار می‌آید) به حوزه‌های انتخاباتی می‌روند که به مارین لوپن رای می‌دهند تا با آنها بحث کنند.

در انتخابات اخیر خانم بلوک بود که در شهر مهم مثل مارسی- ملانشون در جنت حوزه انتخابی‌اها می‌گفته‌اند به مارین لوپن رای دادند. البته این نکته‌ای منفی است: درعین‌حال می‌تواند یک فرصت محسوب شود؛ چون به این معنی است که تعداد بیشتری از مردم می‌توانند با پروژه رادیکال‌کردن دموکراسی همراه شوند؛ نه‌فقط طبقه کارگر؛ بلکه بخش‌های بسیار مهمی از طبقه متوسط.

مرکزگرایی سیاست چپ سنتی براساس طبقه ترسیم شده بود. طبقه کارگر یا پرولتاریا در مقابل بورژوازی قرار داشت. امروز با توجه به تحول جامعه، دیگر نمی‌توان به این شیوه مرکزگرایی کرد.

یک‌سری مطالبات دموکراتیک وجود دارد که نمی‌توان در چارچوب طبقه سراغ آنها رفت؛ مثلا باید به مطالبات فمینیستی، مخالفت با نژادپرستی، جنبش بوم‌شناسی بپردازیم. اینها مطالباتی است که با تقابل سنتی بین طبقه کارگر و بورژوازی نمی‌خواند. ما باید به شیوه‌ای پوپولیستی مرکزگرایی کنیم که نقطه تقاطع مطالبات مختلف است؛ یعنی براساس تقابل «مردم» در مقابل «الیگارشی». بخش‌های زیادی از جامعه می‌توانند با پروژه مخالفت با نولیبرالیسم هم‌راهی کنند و باید آنها را با هم متحد کنیم و یک «مردم» بسازیم؛ یک اراده جمعی. مرکزگرایی سیاسی نمی‌تواند با تأکید صرف بر پایه طبقاتی ایجاد شود. این حرف به این معنا نیست که دست از مطالبات طبقه کارگر بردارم؛ بلکه باید آنها را با دیگر مطالبات دموکراتیک هماهنگ کنیم. این مشخصه اصلی پوپولیسم چپ و تفاوت اصلی آن با مرکزگرایی براساس طبقه است.

برای ساختن یک «مردم» باید ببینیم چه چیزی آنها را به سوی کنش سیاسی سوق می‌دهد؛ مثلا چرا مردم به برخی شکل‌های انقباد واکنش نشان می‌دهند؟ چرا مدعی بی‌عدالتی‌اند؟ به گمان من ایده برابری، ایده عدالت اجتماعی و ایده حاکمیت مردم ارزش‌های بنیادین در مخیله اجتماع دموکراتیک‌اند. به این روش شهروندی دموکراتیک به صورت سیاسی قوام می‌یابند و در فعالیت‌های اجتماعی مشارکت می‌کنند؛ بنابراین وقتی احساس می‌کنند این چیزها از آنها دریغ شده، شکل‌های مختلفی از مقاومت بروز می‌دهند. از نظر من چیزی که مردم را به فعالیت سیاسی سوق می‌دهد، مطالبه برابری و دموکراسی است.

به‌همین‌دلیل ما اکنون شاهد مقاومت‌هایی زیادی در برابر پساموسادمحرسی هستیم. یکی از شعارهای جنبش خشمگین اسپانیا این بود: «ما یک رای دادهایم ولی صدایی نداریم». امروز مردم زیادی احساس می‌کنند هیچ تأثیری ندارند و از حق اظهارنظر محروم شده‌اند. این ایده اصلی «لحظه پوپولیستی» است و باید به مطالباتی که ریشه آن مقاومت‌ها نیز باسخی مترقی داد.

به‌جای اینکه پوپولیسم دست‌راستی را بیان مطالباتی تلقی کنیم که مبنای نژادپرستی و تبعیض نسبت دارند، باید آنها را بیان خواست دموکراسی و حق اظهارنظر قلمداد کنیم. این قضیه درباره برگزیت در بریتانیا هم صادق است. مردم زیادی به برگزیت رای دادند نه‌به‌خاطر جنون چون بیگانه‌هراس بودند، بلکه چون احساس کردند دستگاه حاکم دغدغه‌هایشان را به حساب نمی‌آورد.

این مطالبات در راستای دموکراسی‌اند اما در قالبی ریخته می‌شوند که دموکراسی را محدود می‌کند؛ یعنی بازنمایی دموکراسی ولی فقط برای کروه کوچکی از مردم و شهروندان. کار دشوار پیش‌روی ما این است که آنها را در قالبی بریزیم که دموکراسی را تقویت و رادیکال کند. از نظر من مسئله این است که کدام نوع از پوپولیسم می‌تواند هژمونی پیدا کند و به این مطالبات پاسخ دهد. مطمئنم تنها روش مقابله با پوپولیسم دست‌راستی گسترش شکلی از پوپولیسم دست‌چپ است. این پوپولیسم نوع مقاومت‌ها و مطالبات را در قالب یک‌اراده جمعی در می‌آورد که در برابر الیگارشی می‌ریزد که مترجم به اراده دیوارو و گسترش ارزش‌های دموکراتیک شود.

در فرانسه، برخی چپ‌گرایان می‌گویند: «ما نباید با مردمی که با مارین لوپن رای دادند، حتی صحبت کنیم. چون آنها اساسا فاشیست هستند و نمی‌توانند اصلاح شوند». من کاملا مخالفم. مشخص است

کروه اندیشه» واژه «مردم» و به تبع آن پوپولیسم از نامتعین‌ترین مفاهیم فلسفه سیاسی است و از زمان اولین جنبش‌های پوپولیستی در قرن نوزدهم تا امروز جیستی و سرشت پوپولیسم محل بحث و مجادله متفکران بوده است. در یک دهه اخیر جریان پوپولیستی جدیدی شکل کرفته و انواع و اقسام جنبش‌ها و رهبران پوپولیست راست‌گرا در جای‌جای جهان از آمریکا و برزیل تا مجارستان و انگلستان به صحنه آمده‌اند. ظیل بالا کرفتن جنبش‌های پوپولیستی بحران ساختاری در اقتصاد سرمایه‌داری و از لحظه بحران مالی سال ۲۰۰۸ است. آثار هولناک سیاست‌های نئولیبرالی بعد از چند دهه سلطه در جهان تک‌قطبی امروز نمایان شده و مشکلاتی از قبیل افزایش کم‌سابقه فقر و نابرابری، عقب‌نشینی دولت از ارائه خدمات رفاهی، جنگ، بنیادگرایی، تروریسم، مهاجران و تخریب بی‌سابقه محیط زیست را به بار آورده است. برخی از نظریه‌پردازان چپ‌گرا وضعیت امروز را علامه بر پوپولیسم راست فرصتی برای قدرت‌گیری پوپولیسم چپ یا میان مطالبات مردم متسدیده و فرودستان می‌دانند و معتقدند پوپولیسم چپ را می‌توان در قالب گفتاری مترقی و در جهت رادیکال کردن دموکراسی پیش برد. نه تنها پوپولیسم راست با استفاده از گفتارهای تاریدرسانه انجام می‌دهد، از نظر آنها اگر پوپولیسم راست مولد اقتدارگرایی است، پوپولیسم چپ به گسترش دموکراسی منجر می‌شود. آنها پوپولیسم را دوای ستم‌دیدگان در برابر سلطه نخبگان و قدرتمندان می‌دانند. شانتال موف، استاد بازنشسته فلسفه سیاسی و از بنیان‌گذاران مکتب تحلیل گفتمانی اسکس از جمله شناخته‌شده‌ترین نظریه‌پردازان پوپولیسم چپ محسوب می‌شود. او که از تحقیقاتی چون آیا با لاکلائو در سال ۱۹۸۵ آغاز از دست می‌دهند تیز برخطاست. به همین دلیل، نظریه دموکراتیک را درک به‌موقع مطالبات جنبش‌های سیاسی توده‌ای و نیز پدیده‌های همچون ملت‌گرایی ناتوان می‌بیند. او معتقد است نقشی که عواطف در سیاست ایفا می‌کنند نشان می‌دهد برای کنارآمدن با امر سیاسی کافی نیست که فقط نظریه لیبرالی موجود، ارزش‌های متکثر را به رسمیت بشناسد، بلکه سیاست دموکراتیک باید به اعمال و رویاهای مردم نیز جنگ بزند: «سیاست دموکراتیک برای اینکه عواطف مردم را به سوبژه‌های دموکراتیک بسیج کند باید دارای متن متعصبانه و جانب‌دارانه‌ای باشد». موف یکی از کارکردهای مهم تمایز چپ و راست را همین برانگیختن عواطف و احساسات می‌داند و تأکید دارد باید در برابر دعوت نظریه‌پردازان برای کنارگذاشتن تمایز چپ و راست مقاومت کرد.**

پوپولیسم چپ؛ بدیل هژمونی نولیبرال

دفاع از پوپولیسم چپ
شانتال موف
ترجمه: حسین رحمتی
ناشر: اختران
چاپ اول: ۱۳۹۸
قیمت: ۱۵۵۰۰ تومان

اولا می‌خواهم روشن کنم که وقتی من از پوپولیسم چپ حرف می‌زنم، به یک مقوله تحلیلی اشاره می‌کنم. حرف من این نیست که شما بروید بیرون و جار بزنید: «ما پوپولیست‌های چپ هستیم». وقتی می‌گویم می‌توان مقوله پوپولیسم چپ را بر ابزار حزب «فرانسه تسلیم‌ناپذیر» یا کوربین یا بودموس به کار برد، منظورم این است که آنها اخیراً می‌آید که استراتژی سیاسی‌شان را می‌توان استراتژی پوپولیستی چپ تعریف کرد؛ یعنی آنها این‌گونه مرکزگرایی می‌کنند. آنها می‌خواهند با ساختن یک «مردم» در مقابل «الیگارشی» جنبشی مردمی بدید بیاورند اما این به این معنی نیست که خودشان را «پوپولیست چپ» بنامند؛ مثلا حزب فرانسه تسلیم‌ناپذیر به معنای ف